



واژه موسیقی (Music) به معنی خنیا یا خنیاگر، فرغان، مزقان، موزیک، نوا و نواشناسی به کار رفته است و برابر پارسی آن: همان خنیا، خنیاک و نواست. موسیقی را می توان علمی بر شمرد که بدان احوال نعمات و ازمنه آن توان دانست. به نظر می رسد که هر چیزی یا کسی که بتواند از خودش نغمه یا آواز صدا و حتی آهنگی را خلق نماید نوعی موسیقی یا خنیاست. در بطن طبیعت انواع موسیقی وجود دارد که به شیوه متعارف و شمایل متداول خود را در بافت طبیعت نشان می دهند و به طور تقریبی موسیقی می تواند به دو روش علمی و عملی خود را نشان دهد. من موسیقی را به دو شاخه آرکائیک و آکادمیک تقسیم می کنم که شاخه آکادمیک آن ریشه در آرکائیک آن دارد. هر مفهوم یا زبان مفهومی ریشه در یک آرکائیک دارد یعنی تبار آن نوعی تبار آرکائیک محور است و تازمانی که خودش را به صورت آکادمیک نشان ندهد، نمی توان از آن به عنوان یک موسیقی علمی - عملی یاد کرد. از جانبی دیگر عقلای هنر موسیقی را حاوی دوفن دانسته اند: فن نخست از او ملایمت نعمات معلوم می شود که به آن فن الحالی می گویند و فن دوم: اوزان ازمنه معلوم می شود که به آن فن آبیغ می گویند. زبان یک رابطه تنگناک با طبیعت و اجتماع دارد اما زبان غالب و کارآمد همان زبان و ادبیات انسان است که صداها و آواها را مشخص می کند و به ما می دهد چگونه باید ساخت و نواخت و چه گونه ها را با چه گفتن ها چگونه باید مخلوط و ترکیب کرد. از این منظر زبان تنها یک سامانه ساختارمند برای ارتباط نیست که ابزار آن واژگان هستند و یا تنها از طریق گفتار، نشانه و نوشتار منتقل می شود؛ بلکه زبان یک عالم واحد اما متکثر از عالم هست که در درون خود تولید جهان بینی می کند در جهت ساختارمند کردن جهان بینی های بیرونی که نیاز به جهان بینی دارند! آنچه درباره زبان های موجود در جهان گفته اند، آماري مشکل از ۵۰۰۰ تا ۷۰۰۰ هزار گونه زبانی است که این گونه های زبانی را من به دو بخش طبیعی و انسانی تقسیم می کنم. زبان دارای نمونه ها و گونه هایی در بطن طبیعت و سایر موالید سه گانه زیست می کنند. زبان هویت و شناسانه یک نشانه اجتماعی یا طبیعی است که تعریف واقعی یک نشانه را معرفی می کند. پس معرفی به طور حتم هوشمندانه است که نشانه ها را تعریف می کند. حالا این نشانه ها می تواند با هر رنگ و نژاد و بافت و ساختی باشد. موسیقی یک تولد بی صدا نیست؛ بلکه تولدی است که صداها را ساختارمند می کند تا پیام هنری و زیباییشناسانه خود را به هستی نشان دهد. بنابراین موسیقی حاوی زبان است و در ایران واقع به دنبال زبان سازی هم است. موسیقی با کلام و کلمه کلامی عمیق خورده و زیرساخت پدیدایی آن، شعر و ترانه است. بنابراین نمی توان گفت که موسیقی، زبان ندارد؛ اما زبان موسیقی زبانی بی کلام است که در این بی کلامی، کلامیتی خفیه نهفته است و اغلب به دنبال پدیدایی همان کلام نهفته هستیم. موسیقی پیام آور یک زندگی، یک برگ از تاریخ است. پیام آور رخدادها و رویدادهای تاریخ است. پس دارای درک مشترک و فهم مشترک با زبان است. به عنوان نمونه: وقتی خواننده یک شعر را می خواند، در واقع موسیقی همین شعر را می نوازد. نواختن دارای مترادف هایی عتیق و عمیق است مانند: دلجوئی کردن، ملاطفت کردن، مورد تقدیر قرار دادن، نوازش کردن، به نوا درآوردن و ساز زدن. زبان موسیقی، زبان حال و احوال هنری انسان است اما زبان خود انسان نیست و شباهت بسیاری با زبان خود خواننده دارد. خواننده وقتی یک ترانه را با یک موضوع خاص می خواند، در واقع موزیسین همین صدای ترانه را در دستگاه مقابله خود به زبانی دیگر تبدیل می کند که من به این زبان: «زبان بی زبانی» می گویم. زبان بی زبانی نوعی زبان است که بی زبان تکلم می کند و وسیله آن برای نمایش زبان خود موسیقی است؛ نه زبان کسی یا چیزی دیگر. اگر زبان کسی یا چیزی دیگر قرار باشد که نواخته شود، در واقع این موزیسین است که آن را با حالتی نوازشی و محبت آمیز و پردازشی و لطیف به دایره اجرا می آورد.

برخی از نویسندگان و منتقدان از نوع نگاه به سوزها و وقایع به عنوان یکی از نقاط تمایز نویسندگان خارجی نسبت به آثار داخلی یاد می کنند. شما با توجه به تجربیاتتان در زمینه تجربه ادبی، تا چه اندازه ای با این موضوع روبه رو بوده اید؟

در اینکه نویسندگی رمان در سایر کشورها به خصوص ادبیات غرب از ایران پیشرفته تر است شکی نیست. ما در فرهنگ ایران منظومه های بسیار غنی و فاخر داریم و نیمی از برترین اساتید دنیای شعر را از آن خود کرده ایم، اما این رشد محدود به شعر است و به داستان نویسی مربوط نمی شود. دنیای غرب سابقه داستان نویسی به مراتب طولانی تری از ما دارد. آنها حدود ده قرن قصه نویسی داشته اند، در حالی که ایران تقریباً یک قرن است به طور جدی داستان نویسی را دنبال می کند. پوشکین، داستایوسکی، ویکتور هوگو، بالزاک، گوگول، تولستوی و دیگر نویسندگان بزرگ غربی زمانی مشغول به فعالیت بودند که نویسندگی در ایران جایگاه خاصی نداشت. پس تعجبی ندارد که نویسندگان غربی توانسته اند از بله های بیشتری از ترنابان موفقیت بالا بروند. نوع سوز، شخصیت پرداز، فضا سازی، پرهیز از کلیشه و مواردی از این قبیل در رمان ها و داستان های کوتاه غربی پر داخت به مراتب حرفه ای تر دارد. البته هیچ چیز را نمی توان تعمیم داد و هستند اساتیدی که در ایران توانسته اند نویسندگان حرفه ای غربی را پشت سر بگذارند.

سال هاست که در گفت و گوها، جلسات نقد و بررسی آثار، حرف از جهانی شدن آثار نویسندگان ایرانی به میان می آید. تاکنون به زبان های دیگر از نویسندگانی که ما منتشر شده است، رقم قابل قبولی را نشان نمی دهد. به نظر شما چرا دستیابی به بازارهای جهانی کتاب تا این اندازه برای ادبیات ایران سخت به نظر می رسد؟

متمم اصلی این مساله، مشکل ما در ترجمه است. رمان ایرانی که با ادبیاتی فاخر نوشته شده باید توسط فردی که به ادبیات زبان مقصد تسلطی بسیار عالی دارد ترجمه شود و چنین افرادی در ایران نایابند. غالب افرادی که مدرک کارشناسی یا حتی کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی دارند، نهایتاً تا حدی به ادبیات آن زبان واقفند که بتوانند مفهوم شعر یا نثر پیشرفته انگلیسی را بفهمند و نمی توانند متن ادبی فارسی را به متنی ادبی به زبان انگلیسی یا زبانی دیگر ترجمه کنند. تصور کنید کتابی بسیار عالی از نویسندگانی بسیار مشهور خارجی را با ترجمه ای ضعیف بخوانید. آیا آن کتاب و آن قلم می تواند شما را تحت تاثیر قرار دهد؟ قطعاً خیر. نویسندگان ایرانی هم برای ترجمه آثار خود با این مشکل مواجهند. مترجمان بسیار کمی هستند که چنین تسلطی داشته باشند. گذشته از این، آژانس های ادبی که حاضرند کار نویسندگان

انتشارات کتاب جمکران «قصه های جورواجور» نوشته «محمود پوروهاب» را منتشر و روانه بازار نشر کرد.

به گزارش تسنیم، «محمود پوروهاب» نویسنده حوزه ادبیات کودک و نوجوان، که بالغ بر ۱۰۰ کتاب از او منتشر شده است، نه تنها به عنوان شاعر و نویسنده حوزه کودک و نوجوان فعالیت دارد بلکه به عنوان داور در جشنواره های گوناگون به قضاوت آثار شاعران و نویسندگان می پردازد. همچنین آثار فراوانی از او در جشنواره های گوناگون کشوری برگزیده شده است که از جمله می توان به کتاب های «واحد تا عدد»، «صدای زلال بال»، «مام گل ها»، «پرز بوی گلایی»، «غروب آفتاب ریزه» و «وردی» که اسرار سرزمین ها را می دانست» اشاره کرد. محمود پوروهاب در جدیدترین اثرش، کتاب «قصه های جورواجور» را با انتخاب قصه هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان فراهم کرده است. ادبیات کهن هر کشور، بخش مهمی از حافظه جمعی مردم آن سرزمین است. ادبیات کهن گنجینه ای است از تاریخ، فرهنگ، تغییرات زبانی و دیگر مسائلی که در گذر زمان مردم هر جامعه تجربه کرده اند. این آثار، پلی است میان نسل های جدید و مردمانی که در سالیان دور در همان سرزمین می زیسته اند.

گفت و گو «آرمان ملی» با لیلار عیت به مناسبت انتشار «آله و آلاله»:

زنان نویسندگان را جدی بگیریم!

تجربیات روزنامه نگاری در خلق یک رمان پلیسی

آرمان ملی - بیتاناصر: به تازگی سومین رمان لیلار عیت به نام «آله و آلاله» از سوی انتشارات نسل نواندیش به انتشار رسیده است. این نویسنده که مدرک کارشناسی مترجمی و کارشناسی ارشد زبان شناسی تاریخی از دانشگاه شهید بهشتی در اواسط دهه ۸۰، همکاری با مراکز نشر را شروع کرد. از سال ۹۱ به دنیای مطبوعات پیوست و با همکاری مجله راز، به روزنامه نگاری پرداخت. از سال ۹۸ در کنار کار ترجمه و تالیف، نوشتن رمان را آغاز کرد و اکنون نگارش سه رمان به نام های «آذرخش»، «پاندورا» و «آله و آلاله»، تالیف یک کتاب به نام «سبب سرخ خوشبختی» و ترجمه بیش از بیست کتاب را در کارنامه کاری خود دارد.

آنجا که هر بازاری بر پایه عرضه و تقاضای چرخد، ناشران هم تمایل به چاپ کتاب هایی دارند که متقاضی بیشتری داشته باشد تا به شهرت و نام نویسندگی و ناشر خارج است. این جزء توقعاتی است که ما از مسئولان داریم تا با گلچین کردن آثار فاخر و ارزنده ایرانی، آنها را به دست مترجمان زبده بسپارند و بعد در سطح بین الملل معرفی کنند تا نویسندگان ارزشمند ایرانی هم بتوانند قدر و قیمت ادبیات ایران را به دنیا شناسانند.

در دهه های گذشته ادبیات ایران از روال مردانه اش خارج شد، تا جایی که امروز زنان نویسندگانی داریم که در فضاهای تازه، آثاری در حوزه ژانرهای معمایی، پلیسی، گمناهن زن و... خلق می کنند. با توجه به اینکه کتاب «آله و آلاله» که به تازگی از شما منتشر شده در فضاهای معمایی و پلیسی می گذرد، از جایگاه نویسندگان زن در ادبیات معاصر ایران بگویند.

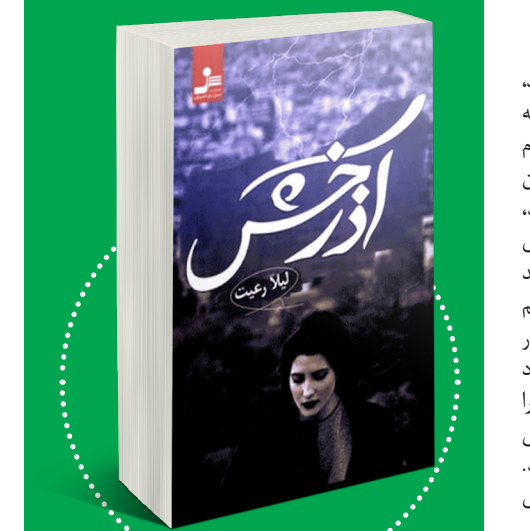
صحبت از رمان «آله و آلاله» به میان آمد. درباره موضوع، درونمایه و شخصیت های این رمان و چگونه کارش را توضیح دهید.

چندسالی بود که نوشتن یک رمان در محیط کلاتری ذهن من را به خود مشغول کرده بود. پیش تر در روزنامه جام جم کار کرده بودم و می دیدم روزهای چهارشنبه که ضمیمه «پیش» که به فضای حوادث و خاطرات پلیس تعلق داشت تا چه اندازه مورد استقبال خوانندگان قرار می گرفت. فضای کلاتری هر چند در بسیاری موارد تلخ و غمگین، اما همیشه پرهیجان و حتی گاهی دارای اتفاقات شاد و خنده آور است. این محیط مملو از ضد و نقیض است. ماجراهایی سخت و ناگوار و افرادی از پلیس که نهایت تلاش برای حل مشکلات را به کار می برند. با توجه به سابقه ای که از کار در مطبوعات داشتم تصمیم گرفتم شخصیت اصلی داستانم دختری روزنامه نگار باشد که قرار است به کلاتری فرستاده شود تا این زن به بعد جدیدترین اخبار را برای صفحه حوادث آماده و ارسال کند. آلاله دختری سی و دو ساله، مجرد و خودساخته است که به همراه پدرش زندگی می کند و در کنار کار بیرون، بار چرخاندن زندگی را هم بر دوش دارد. محیط خشک و مردانه کلاتری به همراه ماجراهای عجیب، از روز اول کمی برای او غیر قابل فهم است. اما بر خود پر مهر و حمایت رئیس کلاتری و دیگر اعضای کادر با او که تقریباً تنها خانم محیط است باعث می شود به کار در آنجا ادامه دهد. گاهی نشخوارهای ذهنی، وجود آلاله را پر می کند. سرکوفت ها و سرزنش هایی که ناراحتش می کند و او را وادار به دفاع از خود می کند. خواننده نمی داند این سرزنش ها از سوی کیست که آلاله را آزار می دهد. در کنار این افکار تلخ ذهنی، نجوای پر محبت مردانه و تسویق و تایید درون او بر می کند. به تدریج مشخص می شود صاحب صدای سرزنشگر، همان مادر غایب آلاله است و مشوق مردانه، رئیس کلاتری است. مادر باید سرچشمه مهر و عشق باشد، اما آلاله از داشتن چنین والدی محروم است و در عوض، ربیسی که از او توقع جدیت داشته اما از او محبت دیده خلأ عاطفی اش را پر می کند.

عامل را برای این رشد مبارک بین خانم های نویسنده قائلیم؛ نخست اینکه سال هاست زنان پیوسته مانند بر سر سفق خانه را شکافته و قدم به دنیای بیرون نهاده اند و فعالیت های مختلف می کنند؛ نویسندگی هم از این قاعده مستثنی نیست. در نسل های قبلی، تعداد نویسندگان مطرح زن در حد مردان حرفه ای بسیار کم بود و محدود به سه سیمین دانشور، غزاله علیزاده و چند شخص دیگر بود. اکنون ما نویسندگان زن بسیار مطرح و موفق داریم در میان طرفداران آثار عامه پسند و هم بین خاص پسندان داریم. دلیل دوم هم موفقیت زنان نویسنده خارجی در زمینه های غیر از رمان صرفاً علائق و کلیشه ای است. وقتی نویسندگانی مانند جی. کی. رولینگ با دنیای فانتزی هری پاتر با قدم به منصفه ظهور می گذارد و شهرت و موفقیتی تا این حد وسیع را از آن خود می کند و حتی مخاطبین فراوانی در ایران می یابد، نویسندگان زن ایرانی که خود را مستعد نوشتن داستان هایی غیر از ژانر عام می بینند هم دل و جرات پیدا می کنند و افکار خود را به رشته تحریر درمی آورند. من بخش وسیعی از رمان «آله و آلاله» را در کلاتری تصویر کردم، چون فضای کلاتری را دارای پتانسیل خلق ماجراهایی بسیار پیچیده و جذاب می دیدم. بسیاری از وقایعی که خبر آن به کلاتری می رسد و باید آنجا حل و فصل شود، هر چند برای مردم تلخ اما بسیار شنیدنی است. پس دلیلی ندیدم که در قالب ساده عامه پسند باقی بمانم و ترجیح دادم با شکستن قالب کلیشه ای، به جذابیت اثر خود بپردازم.

نقدادات زیادی هم به فضای نشر و بازار کتاب وارد می شود، مبنی بر اینکه بیشتر به انتشار آثار ترجمه ای گرایش دارد. نظر شما در این باره چیست؟

تاجایی که من اطلاع دارم این موضوع محدود به رمان نیست و به کتاب های زمینه خودشناسی و انگیزشی هم مربوط می شود. عموماً مخاطبان به دنبال کتاب نویسندگان شناخته شده اند و از



«آله و آلاله» بیانگر داستانی عاشقانه در دل سختی های زندگی در فضایی ژالبستی است. من برای نوشتن این رمان، خاطرات واقعی سرهنگ بازنشسته ناجا صمد صدقی مهرآباد را قلم زد تا داستان بار اجتماعی و واقعگرایانه بیشتری پیدا کند.

نوشتن این رمان بر اساس واقعیت تا چه اندازه چالش برانگیز بود؟

سوال خوبی پرسیدید. از همان لحظه اول سراسر شور و هیجان بود، همراه با موانع مختلف. برای پیدا کردن شخصی مناسب که خاطرات پلیسی داشته باشد تلاش های فراوانی کردم و وقت زیادی صرف کردم تا اینکه بالاخره به شخصی مناسب رسیدم. چند دیدار با سرهنگ داشتم و بارها تلفنی صحبت کردم و نتیجه اش شد دفترچه یادداشتی پر از ماجراهای کوتاه و طولانی از حدود چهل سال پیش تا به حال. برخی خاطرات متعلق به دوران جنگ و دشواری های آن زمان بود. مثل زمانی که سرهنگ به همراه تیم خود در حال گیراندختن و دستگیری دزدان مسلح و بی رحم بود و در میانه راه، زمانی که او احتیاج به عباس برای دیگر افراد را داشت از بر قمرز کشیده شد، برقی منطبق قطع شد و او نتوانست با افراد خود ارتباط بگیرد. کشمکش ها و چالش های سنگین او برای موفق در آمدن از دل این ماجرا و دیگر موارد برای من در مقام شنونده همراه با یک دنیا هیجان بود. حالا نوبت من بود که سهم خود را انجام بدهم و این خاطرات را تا سر حد امکان، زنده و جذاب به روی کاغذ بیاورم. نخستین روزی که کتاب چاپ شد با سرهنگ تماس گرفتم و از او خواستم آن را تحویل بگیرد و بخواند. در مرحله اول رضایت او و بعد نظر دیگر مخاطبان بر این اهمیت فراوانی داشت. آنچه خواننده مطالعه می کرد نتیجه ۳ سال تلاش شبانه روزی ام بود. خوشبختانه تا به این لحظه باز خورد ها خوب و دلگرم کننده بوده است.

در حال حاضر شاهد انتشار ترجمه های متعددی در حوزه های روانشناسی و فلسفه هستیم. ترجمه های ارائه شده در این بخش ها را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا صرف دانستن زبان برای ترجمه آثار تخصصی کافی است؟

صرف داشتن مدرک کارشناسی تا دکتری زبان هیچگاه قابلیت کافی برای ارائه یک ترجمه قابل قبول نبوده نیست. مترجم هم باید تسلط لازم به زبان مبدا داشته باشد، هم ادبیات فارسی را به خوبی بداند و هم در زمینه مورد نظر علم و اطلاعات خوبی کسب کرده باشد. به همین دلیل است که امروزه کتاب های فراوانی برگردان مترجم های مختلف به انتشار می رسد، اما اکثر آنها نمی شود. یکی از شرط های ضروری برای استقبال واقعی مردم از یک کتاب خارجی، ترجمه روان و وفادار به متن است.

در حال حاضر کتابی در حوزه ترجمه و تالیف، آماده انتشار دارید؟

به تازگی از من دو کتاب ترجمه توسط انتشارات نسل نواندیش به چاپ رسیده. یکی کتاب «آرایشگر ثروتمند» اثر دیوید شیلتون، دیگری «راهبکی که فراری اش را فروخت» اثر رابین شارما. آرایشگر ثروتمند که در زمینه هوش مالی نوشته شده شرح می دهد که یک کارمند چگونگی می تواند با رعایت یکسری اصول داشتن پس انداز هوشمندانه در از آمدت خود را به ثروتی قابل قبول برساند. راهبکی که فراری اش را فروخت هم مشهورترین اثر رابین شارماست. این کتاب به شرح زندگی و کیل بسیار موفق و ثروتمندی می پردازد که از مال دنیا بی نیاز است اما از لحاظ معنوی به هیچ تمنعی نرسیده. ابتدای کتاب او حین جلسه دفاعیه سکنه کرده و نقش بر زمین می شود. طی چند روزی که در بیمارستان بستری است با خود تصمیم می گیرد این دنیای غرق در مادیات و زر و زبور را رها کند و به طلب رشد روح و جان به سفر پردازد. همه چیزش را به ارزان ترین قیمت می فروشد حتی فراری و هواپیمای شخصی اش را. پس از آن رهسپار سرزمین هند می شود و در آنجا به تعالی دلپذیری می رسد که یک عمر دنبالش بوده.

چرا باید ده گفت و گو را خواند؟ درباره کتاب ده گفت و گو، ترجمه احمد پوری، نشر چشمه



«ده گفت و گو» کتاب جدیدی نیست. این کتاب اواخر دهه ۶۰ برای بار اول منتشر شد و در حال حاضر چاپ چهارم آن در بازار کتاب موجود است. اما کتاب های از شما مندرگانه میان اسامی و تصاویر آثار تازه، موزیک می شوند. برای همین بد نیست گاهی اسمی از آنها ببریم و هوسمان باشد تا فرصت خواندنشان از دست نرود. ده گفت و گو هم از نظر من داستان نویسی و معلم داستان نویسی، یکی از این کتاب هاست. کتابی که نباید در میان انبوه آثار مشابه گم شود و باید بارها و بارها خوانده شود. خاطر مهم است این کتاب مدت ها پیش منبع یکی از اساتید من بود برای اینکه با مراجعه به گفته های همین گوئی، فاکتور، پینتر، آیتماوف و دیگران حالی ما کند که نوشتن در واقع چه جور کاری است و یکی از نویسندگان واقعی چگونه برای نوشتن هر روز مناسک و آئینی را تکرار می کند تا چیزهای تازه ای بیافریند و آن آفرینش ها را تا جایی که منظور از دل یک نظم مشخص بیرون می آید. گفت و گو هایی که در این کتاب گرد آمده اند، نه تنها جواب این سوال ها را می دهند، بلکه

در ذهن نویسندگان جوان سوالات مهم تری را هم ایجاد می کنند. مثل اینکه اصلاً چرا باید بنویسم؟ چه جور نویسندگی باشیم و از چه چیزهایی بنویسم و چگونه سوزها را بیان کنیم؟ مفهوم داشتن رسالت و تعهد برای یک نویسنده چیست و حتی پرسش های چالش های عمیق تری که با مرور حرف هایی که زده می شود در ذهن خواننده شکل می گیرد. ممکن است آثار نویسندگانی را چندان دوست نداشته باشیم، اما به شما قول می دهم این ربطی به چیزهایی که با خواندن حرف هایش از او خواهید آموخت ندارد. حسن دیگری هم که این کتاب دارد و اهمیت خواندن آن را برای هنرجویان بیشتر می کند، مدخل هایی است که مترجم محترم برای هر گفت و گو تنظیم کرده و ضمن آنها کوتاه و موجز به معرفی نویسندگان و آثارشان پرداخته است. این نکات موجب شده تا ده گفت و گو صرفاً کتابی برای ارضای حسن کنجکاوی مناسبت به جهان نویسندگان معروف و با مطالعه و افزودن شناخت و آگاهی ما نسبت به آنها نباشد، بلکه درس نامه ای برای



فرشته نویخت نویسنده و پژوهشگر